

به طرف آن‌ها دویدم. مادرم مرا بغل کرد و گفت: صدای گوپ گوپ قلبت را می‌شنوم. پدر بزرگم شیر آب را باز کرد. صدای شرشر آب بلند شد. به مادرم گفتم: با صداهای پرنده‌ها از خواب بیدار شدم و تمام صداهایی را که شنیده بودم، برای مادرم تعریف کردم. مادرم گفت: آفرین به تو که خوب گوش کردی. خوب شنیدن هنر است. به مادرم گفتم: امروز از صداها یاد گرفتم هر صدایی حرفی برای گفتن دارد. مثلاً تیک تیک ساعت به ما می‌گوید برای انجام کارها نباید فرصت‌ها را از دست بدهیم.

با خانواده چند روزی به روستای پدر بزرگم رفتیم. صبح با صدای جیک جیک گنجشک‌ها و قوقولی قوقوی خروس و قدقدای مرغ‌ها از خواب بیدار شدم. خوب که گوش کردم صدای تیک تیک ساعت دیواری در اتاق پیچید. به حیاط رفتم. گربه لب حوض به ماهی‌ها نگاه و میومیو می‌کرد. کلاغ‌ها بالای درخت قارقارکنان از تخم‌هایشان مراقب می‌کردند. سگ در گوشه حیاط واق واق کنان به طرف زنبور می‌پرید. ناگهان صدای تق تق تق کفش به گوشم خورد. به طرف صدا برگشتم! پدر، مادرم، مادر بزرگ و پدر بزرگم بودند. با خوش حالی

# درس صداهای

فان صدک

شماره ۴۳  
۳۱ اردیبهشت  
۱۴۰۱

دانشگاه  
بخوانیم

۱۲

نویسنده و تصویرگر: طاهره عرفانی

